



## تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسّی طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۷-۱۳۹۶

جلسه هشتاد و ششم؛ یکشنبه ۱۳۹۷/۱/۲۶

همان‌طور که گفتیم مرحوم شیخ [در مسئله «بیع نصف الدار» دو صورت مطرح کردند. صورت اول اینکه بایع، اجنبی از مالک نصف دیگر باشد که در این صورت شیخ رحمته دو احتمال مطرح کردند و هیچ کدام را مقدم نکردند. صورت دوم اینکه بایع، ولی یا وکیل از جانب مالک نصف دیگر در بیع باشد که در این صورت ابتدا احتمال دوم را مقدم کردند که بیع در نصف مشاع بین حصّتین واقع شود. اما شیخ رحمته در نهایت استدراک کردند و در هر دو صورت] فرمودند: بیع در نصف مختص بایع محقق می‌شود؛ چه بایع ولی یا وکیل دیگری در بیع نصف باشد و چه نباشد؛ زیرا گرچه «نصف» ظهور در اشاعه در کل دارد، اما به قرینه مقام تصرّف، بیع در نصف مختص به بایع محقق می‌شود؛ زیرا وقتی کسی چیزی را مالک است، ظاهر آن است که در آنچه مربوط به او می‌باشد تصرّف می‌کند، هرچند وکیل از دیگری در فروش باشد.

شیخ رحمته در ادامه در صدد هستند تأییدی برای مطلب از فتاوی جماعتی از فقهاء ذکر کنند، اما در نهایت به جای تأیید می‌فرمایند: «فلا یخلو عن منافاة لهذا المقام» که این تعبیر با تأیید سازگار نیست و بیان اینکه مراد شیخ رحمته در این عبارت چیست، خود معرکه‌ای بین محشین شده است و برخی گفته‌اند در کلام شیخ رحمته حزانت وجود دارد و... .

شیخ رحمته در ادامه، مسئله دیگری را مطرح می‌کنند که فتوای مشهور در آن مسئله هم منافات با فتوای آنها در ما نحن فیه دارد و بعد از آن نیز مسئله دیگری مطرح می‌کنند، اما هر دو مسئله را به خوبی رسیدگی نمی‌کنند، در حقیقت شیخ رحمته چند فرع دیگر به صورت ناپخته در مسئله مطرح می‌کنند و در بعضی موارد می‌فرمایند: «تمام الکلام فی محله».

اگر مرحوم شیخ این فروع را مطرح نمی‌کردند، ما مسئله را همین جا تمام می‌کردیم - کما اینکه برخی چنین کرده‌اند - اما چون شیخ رحمته الله متعرض این فروع شده و بدون رجوع به کتب قبلی و آنچه که منابع ایشان بوده، به سادگی نمی‌توان مراد شیخ را فهمید، لذا مناسب است این فروع را در سطح فهم مطالب مکاسب رسیدگی کنیم.

### تأییدی بر وقوع بیع در حصه مختص بایع در کلام شیخ رحمته الله

شیخ رحمته الله ابتدا می‌فرماید: شاید به خاطر آنچه ما ذکر کردیم که «نصف، دال بر اشاعه مطلق است، اما به قرینه مقام تصرف و اینکه بیع تصرف اعتباری است، منصرف به حصه مختص بایع است»<sup>۱</sup>، عده‌ای از جمله فاضلین (محقق حلّی و علامه رحمتهما)<sup>۲</sup>، شهیدین رحمتهما<sup>۳</sup> و غیر این اعلام - مانند فخرالمحققین<sup>۴</sup>، مرحوم سبزواری

۱. یعنی نتیجه‌ای که می‌گیرند متفرع بر دو امر است: یکی اینکه مفهوم «نصف» اشاعه است و دیگر اینکه قرینه‌ای وجود دارد که آنچه بایع انجام داده، از قبل خودش بوده است؛ نظیر اینکه گفته‌اند اگر کسی چیزی را کلی بفروشد، تطبیق آن بر افراد بر عهده خود بایع است.

۲. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۷۴.

العاشرة لو وهبته نصف مهرها مشاعاً ثم طلقها قبل الدخول فله الباقي و لم يرجع عليها بشيء سواء كان المهر ديناً أو عينا صرفاً لجهة إلى حقها منه.

✓ قواعد الأحكام في معرفة الحلال والحرام، ج ۳، ص ۸۶.

[النامن]

(ح): لو وهبته النصف ثم طلقها احتل رجوعه بالنصف الباقي، و بنصفه و قيمة الربع.

و لو خالغته على النصف انصرف إلى ما تملكه.

۳. اللمعة الدمشقية في فقه الإمامية، ص ۱۸۴.

السابعة: لو وهبته نصف مهرها مشاعاً قبل الدخول فله الباقي، و لو كان معيناً فله نصف الباقي و نصف ما وهبت مثلاً أو قيمة، و كذا لو تزوجها بعددین فمات أحدهما أو باعته فللزوجة نصف الباقي و نصف قيمة التالف.

✓ الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (المحشى - كلاتر)، ج ۵، ص ۳۶۷.

السابعة لو وهبته نصف مهرها مشاعاً قبل الدخول فله الباقي لأنه بقدر حقه فينحصر فيه، و لأنه لا ينتقل مستحق العين إلى بدلها إلا بالتراضي، أو تعذر الرجوع لمانع، أو تلف، و الكل منتف.

و يحتمل الرجوع إلى نصف النصف الموجود و بدل نصف الموهوب، لأن الهبة وردت على مطلق النصف فيشيع فيكون حقه في الباقي و التالف فيرجع بنصفه و ببذل الذاهب، و يكون هذا هو المانع و هو أحد الثلاثة المسوغة للانتقال إلى البدل. و رد بأنه يؤدي إلى الضرر بتبعيض حقه فيلزم ثبوت احتمال آخر و هو تخييره بين أخذ النصف الموجود و بين التشطير المذكور و لو كان الموهوب معيناً فله نصف الباقي و نصف ما وهبته مثلاً، أو قيمته، لأنه حقه مشاع في جميع العين و قد ذهب نصفها معيناً فيرجع إلى بدله، بخلاف الموهوب على الإشاعة. و نبه بقوله: وهبته على أن المهر عين، فلو كان ديناً و أبرأته من نصفه برئ من الكل و جها واحداً، و كذا لو تزوجها بعددین فمات أحدهما، أو باعته فللزوجة نصف الباقي و نصف قيمة التالف، لأنه تلف على ملكها و استحقاؤه لنصفه تجدد بالطلاق من غير اعتبار الموجود و غيره. و التقريب ما تقدم.

✓ مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۲۵۵.

صاحب كفاية<sup>٥</sup> و... - در مسئله‌ای که شبیه ما نحن فيه است، یعنی مسئله طلاق زوجه بعد از فرض مهر و

قوله: «لو وهبته نصف مهرها. إلخ».

وجه استحقاقه الباقي أنه استحقّق النصف بالطلاق و قد وجده فياً أخذه، و تنحصر هبتها في نصيبها. و لأنّ الله تعالى جعل لها نصف ما فرض، و ذلك يقتضي استحقاقه في العين ما لم يجدها تالفة أو يمنع مانع منها، و هما منتفیان هنا، فلا وجه للانتقال إلى البدل. و في المسألة وجه بأن له نصف الباقي - و هو الربع - مع ربع بدل الجملة، لأنّ الهبة وردت على مطلق النصف فيشيع، و ينزل هذا النصف منزلة التالف، فلم يبق من الذي فرض سوى نصفه، فياً أخذ نصفه كما هو مقتضى الشركة و بدل الفائت كما لو فات الجميع. و فيه ما مرّ، فإنّ الانتقال إلى البدل مشروط بتعدّد العين، و هو منتف. و وجه ثالث بتخييره بين أخذ نصف بدل الجملة و ترك الباقي، و بين أخذ نصف الباقي - و هو الربع - مع ربع بدل الجملة، لإفضاء الثاني إلى تبعض حقّه، و هو ضرر عليه فيجبر بتخييره. هذا إذا كان المهر عيناً. أما لو كان ديناً فليس فيه إلا الوجه الذي ذكره المصنف. و احتراز بقوله: «مشاعاً» عمّا لو وهبته نصفاً معيّنًا، فإنّ له نصف الباقي و نصف بدل ما وهبته وجها واحداً، لأنّ حقّه بالطلاق مشاع في جميع العين، و قد ذهب منها جزء معيّن فينتقل إلى بدل ما يستحقّه منه، بخلاف ما لو كان مشاعاً، فإنّ حقّه في الأول مشاع و في الثاني كذلك فلا ترجيح، و يتّجه استحقاقه حينئذ الجميع كما ذكر.

و يستفاد من قوله: «و هبته» مع قوله: «سواء كان المهر عيناً أو ديناً» جواز وقوع الإبراء بلفظ الهبة، و هو كذلك. و قد تقدّم بحثه في باب الهبة.

٤. إيضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد، ج ٣، ص ٢٣٣:

قال قدس الله سره: (ح) لو وهبته النصف (الي قوله) ما تملكه

(١) أقول: هذه المسألة فرع على المسألة الأولى و هي هبة الكل فانا قررنا ان هبة الكل لا تمنع الرجوع فهبة النصف أولى بان لا تمنع ثم نقول الى م يرجع؟ فيه احتمالان (ألف) ان له النصف الباقي لأنه استحق نصف العين بالطلاق و قد وجده فياً أخذه و تنحصر هبتها في نصيبها و لانه كلما ثبت استحقاق العين و انتقل منها الى بدلها في الأداء فالانتقال بالتراضي أو انتفاء العين أو وجود مانع و الكل هنا منتف فثبت الرجوع في النصف (ب) الرجوع الى نصف النصف الموجود و بدل النصف الموهوب لأنّ الهبة وردت على مطلق النصف فيشيع فيه (و فيه نظر) لأدائه إلى تبعض حقّه و هو ضرر عليه فيلزم ثبوت احتمال آخر و هو تخيره بين أخذ النصف الموجود و بين التشطير المذكور و الأصح عند الأول و لا يحتمل تخيرها لأنّ الإلتاف منها مباشرة فيجب عليها و هذا الفرع انما هو فيما إذا كان الصداق عيناً اما إذا كان في الذمة بريء من الكل وجها واحداً و لهذا أورد المصنف في الدين بلفظ الإبراء و في العين بلفظ الهبة و هذه المسألة تناسب ما إذا أحال الحول على مهرها في ملكها و هو نصاب ثم طلقها قبل الدخول فإنّ الزكاة على خاضها.

٥. كفاية الأحكام، ج ٢، ص ٢٣١:

و لو وهبت نصفها مشاعاً ثمّ طلقها قبل الدخول فالأقرب أنّ له الباقي و لم يرجع عليها بشيء من البدل. و في المسألة وجهاً آخران: أحدهما: أنّ له نصف الباقي و هو الربع مع ربع بدل الجملة.

و ثانيهما: تخييره بين أخذ نصف بدل الجملة و ترك الباقي و بين أخذ نصف الباقي و هو الربع مع ربع بدل الجملة. و لو كان المهر ديناً فليس فيه إلا الوجه الأوّل.

و لو وهبته نصفاً معيّنًا فإنّ له نصف الباقي و نصف بدل ما وهبته.

✓ رياض المسائل (ط - القديمة)، ج ٢، ص ١٤٦:

و لو وهبته النصف مشاعاً ثم طلقها قبل الدخول فله الباقي صرفاً للهبة إلى حقها منه كما لو وهبته لغيره فإنهما سواء كما في الصحيح المتقدم و فيه قول بالرجوع بنصفه و قيمة الربع بناء على شيوع نصفهما في تمام العين و شيوع النصف الموهوب أيضاً فتعلق الهبة بنصفي النصيبين فالنصف الباقي بمنزلة التالف نصفه و بقي نصفه و عن المبسوط احتمال الرجوع بنصف الباقي خاصة لأنه لما تعلق الهبة بالنصف المشاع فقد تعلقت بنصفي

قبل از دخول، فتوا داده‌اند که مقصود از «نصف»، نصف مختص است.<sup>۶</sup>

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْتُونَ أَوْ يَعْفُوا أَلَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ...﴾<sup>۷</sup>؛ یعنی اگر زنان خود را قبل از اینکه آن‌ها را مس کنند طلاق دادید در حالی که برای آن‌ها مهر قرار داده بودید، باید نصف آنچه را که به عنوان مهر قرار داده‌اید به آنها بدهید. حال اگر زوج عینی را - مثلاً زمین - به عنوان مهر قرار داده باشد، در حالت عادی در صورت طلاق، نصف مشاع آن زمین برای زن است و نصف مشاع آن به ملک زوج برمی‌گردد، اما گاهی مواقع قضیه مشکل می‌شود؛ مثلاً به مجرد عقد نکاح، زوجه که مالک زمین شده - و لو استقرار ملکش به دخول است - نصف آن زمین را به زوج هبه می‌کند و زوج هم قبول می‌کند و علی‌الغرض آن را قبض می‌کند، اما بعداً آن زوجه را قبل از اینکه مس کند طلاق می‌دهد، در این صورت زوجه باید نصف مهر را برگرداند، اما آیا این نصف مهر، همان نصفی است که الان زن مالک است و یا اینکه نصف نصفی است که الان زن مالک است به همراه نصف نصفی که قبلاً به زوج هبه کرده بود که چون الان [در حکم] تالف است باید قیمت آن را برگرداند؟ نظیر اینکه اگر زن قبل از طلاق، نصف مشاع آن زمین را به اجنبی می‌فروخت و بعداً زوج او را طلاق می‌داد - به حسب ظاهر کلام - باید می‌گفتیم نصف کل زمین باید به زوج برگردد و چون الان کل آن زمین ملک زوجه نیست و نصف آن را فروخته، لذا باید نصف آنچه را که فعلاً مالک است (یعنی ربع زمین) به همراه قیمت نصف آنچه به اجنبی فروخته، به زوج برگرداند.

اما این اعلام در اینجا چنین نگفته‌اند، بلکه گفته‌اند کل همان نصفی که الان زوجه مالک است، به زوج برمی‌گردد؛ زیرا «نصف» در «نصف ما فرضتم» اطلاق دارد و چون بر آنچه که در ملک زوجه باقی مانده نیز نصف صادق است، لذا باید کل آن نصف را به زوج برگرداند؛ نه اینکه نصف نصف باقی مانده و قیمت نصف دیگر را برگرداند. پس عین مسئله بیع نصف الدار می‌شود که شیخ رحمته الله فرمودند اگر کسی که

---

النصيبين فإنما ملك من نصيبها النصف و هو الربع و استعجل نصف نصيب نفسه و إنما بقي له النصف الآخر من نصيبه و هو الربع.

۶. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۵۲۳.

و لعلّه لما ذکرنا ذکر جماعة کالفاضلين و الشهدین و غیرهم: أنه لو أصدق المرأة عيناً، فوهبت نصفها المشاع قبل الطلاق، استحقّ الزوج بالطلاق النصف الباقي، لا نصف الباقي و قيمة نصف الموهوب و إن ذكروا ذلك احتمالاً، و ليس إلا من جهة صدق «النصف» على الباقي، فيدخل في قوله تعالى فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ و إن كان يمكن توجيه هذا الحكم منهم: بأنه لما كان الربع الباقي للمرأة من الموجود متناً للربع التالف من الزوج، و مساوياً له من جميع الجهات، بل لا تغاير بينهما إلا بالاعتبار، فلا وجه لاعتبار القيمة، نظير ما لو دفع المقترض نفس العين المقترضة مع كونها قيمية.

لكنّ الظاهر أنّهم لم يريدوا هذا الوجه، و إنما عللوا استحقاقه للنصف الباقي ببقاء مقدار حقّه، فلا يخلو عن منافاة لهذا المقام.

۷. سورة مبارکه بقره، آیه ۲۳۷.

مالک نصف الدار است، نصف آن دار را بفروشد، حداقل در صورت اول، نصف مختص خود را فروخته است.

بدین جهت شیخ رحمته الله علیه می‌فرماید لعل به خاطر آنچه در ما نحن فیه ذکر کردیم، جماعتی گفته‌اند در فرض مذکور، کل نصف باقی مانده آن عینی که به عنوان مهر قرار داده شده، به زوج برمی‌گردد؛ نه اینکه ربع عین از نصف باقی مانده و قیمت ربع دیگر به زوج برگردد.

شیخ رحمته الله علیه در ادامه، احتمال دیگری هم می‌دهند و می‌فرمایند: ممکن است این حکم را از راه دیگری غیر از تشبیه به ما نحن فیه (بیع نصف الدار) توجیه کنیم و آن اینکه تشبیه کنیم رد نصف مشاع عینی را که به عنوان مهر قرار داده شده، به رد نفس عین مقترضه، در حالی که قیمی است. توضیح اینکه:

اگر کسی چیزی را که قیمی است به دیگری قرض دهد - علی فرض اینکه قرض قیمی جایز باشد<sup>۸</sup> - مثلاً نسخه خطی کتابی را که مثل نداشته باشد به کسی قرض بدهد، آن عین ملک مستقرض می‌شود و هر تصرفی ولو بالاتلاف می‌تواند در آن بکند و عند الأداء باید قیمت آن را بپردازد، با این حال گفته‌اند اگر هنگام أداء قرض آن عین باقی باشد و مستقرض در آن تصرف نکرده باشد، می‌تواند خود آن عین را برگرداند و نیازی نیست که حتماً قیمتش را برگرداند. شیخ رحمته الله علیه می‌فرماید: ما نحن فیه هم ممکن است از این باب باشد؛ زیرا هرچند زن با هبه نصف مهر به زوج، نصف نصف آن عین یعنی ربع آن را تلف کرده است و دیگر نمی‌تواند آن را به زوج برگرداند، الا اینکه چون ربع مبیع از آنچه که در ملک زوجه باقی مانده، در جمیع جهات مساوی با ربع تالف است و هیچ فرقی با آن ندارد مگر در اعتبار، لذا رد آن کافی است. به تعبیر دیگر زوجه باید نصف مشاع آن عین را به زوج برمی‌گرداند، متها الان اعتباری روی آن آمده که نصف مشاعی را برمی‌گرداند که قبلاً نصف مشاع آن به زوج هبه شده است و در حقیقت آن نصفی که الان باقی مانده با آن نصفی که در صورت عدم هبه باید به زوج برمی‌گرداند، هیچ تفاوتی با هم ندارند مگر یک اعتبار، و این کافی است؛ چراکه عرفاً صادق است «نصف ما فرضتم» را برگردانده است.

الا اینکه شیخ رحمته الله علیه می‌فرماید هرچند ممکن است این وجه دوم دلیل برای این عدّه باشد، و لکن ظاهر آن است که این وجه را اراده نکرده‌اند؛ زیرا در تعلیل حکم چنین گفته‌اند که «مقدار حق زوج، باقی است»؛ یعنی آنچه که باقی مانده منحصرراً حق زوج است، در حالی که اگر مثل باب قرض قیمی بود، زوجه این حق را داشت که ربع مبیع از آنچه که باقی مانده را برای خود نگه دارد و ربع دیگر و قیمت ربع تالف را به زوج

۸. برخی مناقشه کرده‌اند که قرض قیمی جایز نیست و قرض باید در مثلی باشد.

برگرداند، اما ظاهر کلام این فقهاء آن است که زوجه اختیاری ندارد و باید تمام این نصف باقی مانده را برگرداند. بدین جهت شیخ رحمته الله می‌گویند ظاهر کلام این آقایان آن است که منحصرأً وجه اول مورد نظرشان بوده است.

تا اینجا کلام شیخ رحمته الله نسبتاً روشن است؛ یعنی آنچه که شیخ رحمته الله در مسئله «من باع نصف الدار» گفته‌اند که لااقل در بخشی از آن، قول منسوب به مشهور نیز چنین است، با حرف‌هایی که جماعتی از فقهاء در مسئله ردّ نصف مهر قبل از دخول در صورت هبه نصف دیگر به زوج زده‌اند، با هم سازگار است و مسئله ردّ نصف مهر می‌تواند مؤید مسئله «من باع نصف الدار» باشد، الا اینکه شیخ رحمته الله در ادامه با «فاء» تفریع می‌فرمایند: «فلا یخلو عن منافاة لهذا المقام»؛ خالی از منافات با این مقام، یعنی «بیع نصف الدار» نیست، اما روشن نیست ضمیر «فلا یخلو» که فاعل است، دقیقاً به چه چیزی برمی‌گردد، آیا به حرف اخیرشان برمی‌گردد و یا اینکه به اصل حرفشان؟ و اول و آخر این تشبیهی که شیخ ذکر کرده‌اند با هم سازگاری ندارد. ایشان ابتدا این تشبیه را به عنوان تأیید ما نحن فیه ذکر کردند (و لعلمهم لما ذکرنا ذکر جماعة) اما در انتها می‌فرمایند «فلا یخلو عن منافاة لهذا المقام». اینجاست که محشین مکاسب هرکدام توجیهی ذکر کرده‌اند.

توجیهی که به نظر ما می‌رسد آن است که شیخ رحمته الله حرف اولشان یعنی آنچه که در مسئله «بیع نصف الدار» زدند، دو بخش کرده‌اند. ایشان ابتدا فرمودند «نصف» دال بر اشاعه در کلّ دار است؛ نه اشاعه در خصوص حصّتين، سپس فرمودند چون این معنا کلی است و بایع هم مالک مصداقی از این کلی است، لذا بیع منصرف به حصه مختص خود بایع است و باید آن را تحویل به مشتری بدهد، و ابتدا که شیخ رحمته الله می‌فرمایند: «و لعله لما ذکرنا» یعنی کلّ این حرف تأیید می‌شود به قضیه ردّ نصف مهر، با همان تقریبی که بیان کردیم.

الا اینکه چون شیخ رحمته الله می‌بینند قضیه ردّ نصف مهر با قضیه بیع نصف الدار تفاوتی دارد، لذا در انتها می‌فرمایند: «فلا یخلو عن منافاة لهذا المقام» توضیح اینکه:

در مسئله بیع «نصف الدار» گرچه نصف، ظهور در اشاعه در کلّ داشت، اما به قرینه مقام تصرّف و لفظ بیع، انصراف به نصف مختص بایع داشت؛ ولی در این مثالی که زدند، درست است که مشبه به یعنی «نصف مهر» ظهور در اشاعه دارد، اما قرینه‌ای که آن را مختص به نصف باقی مانده کند وجود ندارد؛ چراکه زوجه تعیین نکرده که باید نصف مهر در فرض مذکور به زوج برگردد؛ زیرا زوجه نه مشرّع است و نه مطلق، بلکه

شوهر طلاق داده و شارع مقدس فرموده است نصف آنچه به زوجه به عنوان مهر داده باید به او برگردد، لذا اقتضای این نصف، اشاعه است؛ نه نصف مختص.

به تعبیر دیگر همان‌طور که قبلاً گفتیم و بعداً هم شیخ رحمته الله تصریح به آن می‌کنند، «نصف» به حسب ذاتش و با صرف نظر از قضیه عارضی، اقتضای اشاعه را دارد و اختصاص، باید از جای دیگر نظیر در مقام تصرف بودن یا لفظ بیع فهمیده شود، در حالی که این قرائن در قضیه ردّ نصف مهر وجود ندارند و آنچه که وجود دارد فقط واژه نصف است، لذا دلیلی وجود ندارد که بگویید مصداق «فنصف ما فرضتم» کلّ آن نصفی است که در ملک زن باقی مانده است، بلکه مراد نصف اصل است که اقتضای اشاعه دارد؛ یعنی نصفِ نصف باقی مانده و نصفِ نصف هبه شده، اما چون الان نصفِ نصف هبه شده باقی نیست، باید قیمت آن را بدهد و لامحاله زن می‌تواند نصفِ نصف باقی مانده را برای خودش نگه دارد. بدین جهت است که شیخ رحمته الله می‌فرمایند: «فلا یخلو عن منافاه لهذا المقام»؛ یعنی اگر قضیه «ردّ نصف مهر» مانند قضیه قرض نباشد که نمی‌تواند هم باشد، دیگر نباید مثل قضیه بیع نصف دار فتوا بدهند، بلکه باید فتوا بدهند نصف مشاع در حصّین برمی‌گردد و چون نصفِ آن نصف قابل برگشت است و نصف دیگر آن نصف تلف شده و قابل برگشت نیست، لذا باید قیمت آن را بدهد.

به هر حال به نظر ما در مسئله ردّ نصف مهر، اولی همان احتمالی است که ذکر کردیم؛ یعنی «فنصف ما فرضتم» در فرض مذکور، اقتضای ردّ ربع باقی مانده عین و قیمت ربع تالف را دارد، و تحقیق کلام هم این شاء الله در بحث خودش خواهد آمد.

والحمد لله رب العالمین

جواد احمدی